



مجید رشیدی

چگونه ارتباط با کودکان نوجوانان

ارتباطی صحیح شود. در روانشناسی بحث‌های متعددی به چشمان می‌خورد. یکی روانشناسی تربیتی است، وقتی می‌پرسیم روانشناسی تربیتی یعنی چه؟ می‌گویند آنچه که مربوط به تعلیم و تربیت است. اسم این را می‌گذارند

پیش از اینکه بحث را شروع کنیم خدمت سروران، دانشمندان، عزیزانی که ذوق و علاقه در تعلیم و تربیت و نوشتن و تتبع نسبت به احادیث و روایات دارند عرض میکنم که احساس می‌شود باید در درجه اول در بعد روانشناسی

روانشناسی تربیتی .
 بنده بنظرم رسید خوب است کتابی یا
 جزوه هایی در باره روانشناسی ارتباطی که از
 آیات قرآن و روایات وسیره پیامبر بزرگوار و
 پیشوایان دینی الهام گرفته باشد بوجود آید
 که نتیجه دارد و سودمند خواهد بود اما باید
 بگردیم و تلاش بکنیم گیر بیاوریم . چطور این
 بزرگواران دینی با دیگر انسانها ارتباط برقرار
 می کردند ؟ با فرزندان چگونه ارتباط داشتند ؟
 باهمسران خودشان چگونه ارتباط برقرار می
 کردند ؟ با انسانهای دیگری که در شهر نبوده و
 از روستاها می آمدند ، با آنها چگونه ارتباط
 برقرار می کردند ؟

این برخوردها و این ارتباطها چگونه و
 چه سان بود ؟

"روانشناسی ارتباط "

بنده بعد از این مقدمه به این قسمت می
 پردازم که قرآن ، و احادیث و روایات همه جا
 مملو است از نحوه ارتباط ها قرآن و اسلام
 ارتباط انسان را با انسانها مشخص کرده
 است . نحوه ارتباط ، کیفیت ارتباط ، زیرو
 بم ارتباط . شما دقت کنید نکاتی را که عرض
 می کنم خیلی ظریف است . ظرافتش در این
 است که گاهی اوقات دیده آید یک کسی روزنامه
 می خواند و می گوید من گوش می دهم . روزنامه
 می خواند و می گوید دارم گوش می دهم . حالا
 در دفتر یا پشت میز کارش یا محیط خانوادگی
 یک گوشه نشسته می گوید دارم گوش می دهم .
 و حال آنکه نحوه ارتباطی انسان با انسان به
 قدری دقیق و ظریف است که اگر بنده متجاوز از ده
 بیست ویژگی در این باره بخواهم عرض بکنم
 کم گفته ام .

در این ارتباط طرف نگاه می کند یا نه ؟ تمام
 توجهش منعطف به من است یا نه ؟ این نگاه
 و تمام توجهش سطحی است یا عمیق است ؟
 علاوه بر این در این ارتباط مرا چگونه تلقی
 کرده و من در برابر او چگونه قرار گرفته ام ؟ آیا
 ارج و بهایی برای من قائل است ؟ پیداست این
 نکات از همان نگاه و از همان برخورد مشخص
 می شود . چه کسی که بخواهد نگاه بکند یعنی
 با آن موجودی که می خواهد ارتباط برقرار بکند
 یک کودک باشد یا نوجوان باشد ، محصل باشد
 شاگرد باشد یا یک آدم بیگانه ای باشد . همه
 اینها این مطلب را درک می کنند ، که آیا او را با
 همه وجودم تلقی کرد و برای من ارزش قائل
 شده و من درجان و قلب او جایگاهی دارم یا
 نه ؟ این یک جور نگاه می خواهد . یک نوع
 ارتباط می خواهد . او می داند که پیامبر
 بزرگوار (ص) با انسانهای دیگر ارتباط
 داشت . با همه وجود ، با همه حواس ، و با همه
 ذرات وجود ، با هم وحدت پیدا می کردند
 همه با هم پیوند و یکی بودن پیدا می کردند
 همه از کثرت به وحدت می رسند ، این انسان
 می خواهد کودک باشد ، می خواهد پیرزن
 باشد ، می خواهد با سواد باشد ، می خواهد
 شهری باشد یا بدوی باشد ، همه می گفتند . اگر
 از تک تک آنها یی راکه پیامبر بزرگوار با آنها
 ارتباط پیدا می کردند ، از آنها می پرسیدیم
 که کدام شما پیش پیامبر بزرگوار عزیزتر و
 گرامی تر هستید ؟ همه می گفتند من . نحوه
 ارتباط را دقت کنید . خیلی عالی است . همه
 می گویند عزیزترین فرد منم . بدلیلی که
 پیامبر بزرگوار این چنین با من ارتباط پیدا کرد .
 همه وجودش را لمس می کردم . با همه وجودش
 با من سخن می گفت .

وفکر و اندیشه و عاطفه ، مهر و همه بایکدیگر بسیج بشوند چرا در ارتباط با سایر اشیا با سایر موجودات این بسیج و آمادگی لازم نیست ؟ اما در ارتباط با انسان این آمادگی ها را باید بوجود بیاوریم ؟

پیداست ، همه عزیزان جواب را میدانند زیرا با انسان دارم ارتباط پیدا می کنم ، با خلیفه الله ، با انسانی که ظرفی است ، پس باید در نحوه ارتباطها همه مسائل را در نظر بگیریم و از همه مهمتر اینکه که ما بایک نفر ارتباط پیدا نکرده ایم ، باکل نظام هستی ، با موجودی که خلیفه است ، جانشین است ، نماینده خدا است ، همه ویژگیهایی که پروردگار متعال دارد این می تواند در اثر تبدیل قوه ها به فعلیت به همه آنها دسترسی پیدا بکند .

نکته دیگر اینکه معلومات ، سواد ، دانش موقعیتهای تقوایی یک مقوله است و هنر ارتباط یک مقوله دیگر ، خیلی ها ممکن است معلومات فراوانی داشته باشند اما یک لحظه هم نتوانند یک کلاس را اداره کنند .

این دلیل براین نیست که اینها معلومات ندارند ، دانشگاه نرفته اند ، فاقد معلوماتند تجربه های علمی ندارند ، زیرا کلاس داری هنر است . ممکن است کسی از نظر معلومات معلومات لازمه را نداشته باشد اما عرضه و هنر کلاس داری را داشته باشد . در نقش ارتباطی این نکته را می خواهم روشن کنم که ارتباط ، نفس ارتباط ، هنر است . یعنی انسان با همسرش در محیط زندگی می خواهد صحبت کند ، این هنر است چگونه صحبت کند ؟ چگونه برخورد نماید ؟ چه روشی را در نظر بگیرد ؟ یا فرزندش می خواهد در محیط خانوادگی ، یا شاگرد در محیط مدرسه ، با انسانهای دیگر در

باهمه وجودش به من عنایت داشت . این ارتباط بسیار عالی است . این ارتباط کجا و آن ارتباطی که ما با شاگرد و دیگران پیدا می کنیم ، روزنامه می خوانیم و بعد می گوئیم من گوش می دهم ، من در خدمت شما هستم بفرمایید . فرمایشاتان را بفرمایید .

در روایات آمده که پیامبر بزرگوار (ص) وقتی در یک جمعی قرار می گرفتند مواظب چشمان



مارکش بود ، یَقْسَمَ لِحَظَاتِهِ نگاههای خودش را بین همه تقسیم می کرد تا مبادا به یکی بیشتر نگاه کرده و به یکی کمتر نگاه کرده باشد . خیلی حساس است . حالا اینجا این سؤال پیش می آید چرا در ارتباط با دیگران این چنین باید باشیم ؟ چرا در ارتباط با انسان باید این گونه همه نیروهای ما بسیج بشود ، همه آنها به یک وحدت برسند ، روح و روان و جسم

است . پس خود ارتباط یک هنر است . خدا توفیق به انسان بدهد این هنر را بخوبی بیاموزیم ، درارتباط با کوچک و بزرگ ، با زن با مرد ، با باسواد و با بی سواد آنچنان ارتباطی برقرار کنیم که او را جذبش کنیم . همان جوری که پیامبر بزرگوار دیگر انسانهاو همه انسانها را جذب کرد .

إِنَّكَ لِرِغْلِي خُلِقْتَ عَظِيمٌ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَكَوْنَتْ فِتْنًا " غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفُسًا مِنْ خَوْلِكَ .

نکته دیگری که در این مسئله ارتباطی باید عرض کنم که باز بسیار ظریف و دقیق است و آن کیفیت خاص بودن ارتباط است . اسلام بما گفته است که در اسلام هیچ حکم ضرری وجود ندارد همه این را میدانیم . اما این نکته که الان من مریضم می خواهم وضو بگیرم ، مرض من درجه حدی است ؟ می توانم با آب گرم وضو بگیرم ؟ یا با آب سرد ملایم وضو بگیرم ؟ این دیگر اجتهاد است ، این دیگر استنباط است . کلیات به ماداده شده اما تشخیص موضوع و مصداق ، این برمی گردد بهمان هنر ارتباطی .

در همان ظرافت ارتباط این خوابیده ، که این کیه و چه هست و من چگونه باید صیمانه و صادقانه با او ارتباط برقرار کنم . روی این اصل مسائل تربیتی فرمول پذیر نیست . چون انسان متفاوت است . فرمول مال جسم است . همه جسمها مثل همدیگر ، بایک برنامه فرمولی میشود با اجسام مختلف نجومی بایک فرمول ارتباط برقرار کرد . اما شما بین همه انسانها بگردید دو تا انسان مثل همدیگر پیدانی کنید . بنابراین نقش ارتباطی نمیتواند فرمول وار باشد .

معبّر و گذرگاه ، با کارمندان در محیط کار و شغل این هنر است ، و خیلی هنراست .

چند سال در خدمت شهید آیت الله بهشتی در مدرسه دین و دانش از نزدیک با هم همکاری بودیم . مسائل تربیتی را ایشان به من واگذار کرده بود و ایشان مدیریت مدرسه را داشت .

در یک فرصتهایی می دیدم گرفته است ، رنج می برد ، خودش با خودش حرف می زد و گاهی این حرف زدن را می خواهد از خودش خارج کند و به دیگران هم بگوید . به دیگران بگوید من دارم رنج می برم ، ناراحتم . در یک فرصتی بازگو می کرد می گفت در تمام عمرم و در تمام زندگی ام از هیچ چیز به این اندازه من رنج نبرده ام که در بعضی از مواقع آن ارتباط شایسته و نیکی که باید با انسانها برقرار کنم ، گاه موفق نبوده ام .

من باید توضیح بدهم یک انسان پر توان بر قدرت ، یک انسان با معلومات ، یک انسان متکی به خود ، اما این انسان با همه این ویژگیها ، گاهی احساس می کرد ، اشتباه کرده است . خودش اظهار ناراحتی و رنجش می کرد و می گفت من ارتباط خوبی برقرار نکسردم و ناراضی هستم . اگر آیت الله بهشتی کمالات فراوانی داشت ، این کمال ، فوق همه کمالاتش بود ، که این نقاط ضعف روحی خودش را خودش می فهمید و با آنها پی می برد .



بنابراین یکی از مسائلی که در زندگی خیلی حساس است و شاید مشکلات ، جدایی ، تفرقه و سایر مسائل را در زندگی برای انسان ها بوجود بیاورد ، عدم رعایت هنر ارتباطی

أَيَا لَأُتَزَكَّوْا أَنْفُسَكُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ شَمَا

به معلومات خودتان می‌نازید؟ به مدارک تحصیلی می‌نازید؟ به لباس و عمامه می‌نازید؟ به اینکه سی سال سابقه فرهنگی دارم می‌نازم؟ به اینها می‌نازم؟

وَلَا تُزَكَّوْا أَنْفُسَكُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَّقِيكُمْ .

از کجا که این پیش خدا عزیزتر از من نباشد؟

لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا أَلَا وَسْعَهَا ، شاید امکاناتی که خدا به من داده با این امکانات خیلی دشوار است که من بتوانم انجام بدهم اما این آدم ساده امکاناتش محدود بوده بخوبی از عهد‌هاش برآمده و پیش خدا مقام دارد . این یک نکته‌ها نکته مهمتر را گوش بدهید .

روایت از امام موسی کاظم علیه السلام است :

لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرُهُ

هزار سال عمر داشته باشد از علم آموزی دست بر نمی‌دارد . تشنه علم است . خوب توجه کنید :

الذَّلَّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ .

این انسان شایسته ذلت و خواری که در ارتباط با خداست و ، در مسیر خواست ، وفی سبیل الله است ، این خواری را و این خفت را بجان بیشتر خریدار هست تا آن عزتی که ارتباطی به خدا ندارد .

وَالتَّوَّاضِعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ

تواضع در نزد این انسان شایسته محبوبتر

هر انسانی یک انسان خاص است . پس ارتباط هم فرمولی نمیتواند باشد بلکه باید ببینیم که هست ، چه هست ، کجاست ، چی دارد ، پدرش کیست ، مادرش کیست ، محیط زیستی‌اش کجاست ؟ همه اینها باهمدیگر فرق می‌کند ؟

پس نحوه ارتباط نمی‌تواند بطور فرمول‌وار با همه انسانها یکسان باشد .

قسمت دیگر اینکه مربی خوب و قدرتمند کسی است که در مجموعه ارتباطی خود مینا را بر شخصیت و تکریم قرار دهد . این یکی از مسائلی است که در ارتباط باید محفوظ بماند . بابچه ، با بزرگ ، با باسواد ، بایی سواد ، با تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده ، این مبنای کلی نقش ارتباطی است که باید طرف مقابل احساس کند مورد بزرگداشت و تکریم آن فرد ارتباط گیرنده قرار گرفته است .

حالا اینجا یک سؤال پیش می‌آید . خوب فرض کنید که من می‌خواهم انسانی را تکریم کنم با همه وجود این تکریم قلبی باید باشد یا ظاهری باید باشد ؟ خوب همه شما جواب میدید که باید قلبی باشد .

خوب ، یک بیسوادی ، یک شخص روستائی ، یک عمله آمده تو خیابان ، یک معلم را گرفته از معلم می‌خواهد یک ستوالی بکند . او با همه وجود می‌تواند در برابر او تکریم داشته باشد ؟ یعنی همه وجود او واقعا " در مقابل او خاضع باشد ، عقل و فکر معلم می‌گوید که تو تحصیل کرده هستی ، لیسانسیه هستی ، معلومات داری ، درس علوم قدیمه و جدیده خوانده‌ای . این یک آدم ساده‌ای بیش نیست . خیلی خوب ، در هر صورت آن تکریم و آن بزرگداشت امکان پذیر نیست ، ولی من با جرات خدمتتان عرض می‌کنم که این اشتباه است .



است از جلالت و شرافت و بزرگی .
 يَسْتَقِلُّ قَلِيْلَ الْمَعْرُوْفِ مِنْ غَيْرِهِ وَ يَسْتَقِلُّ كَثِيْرَ
 الْمَعْرُوْفِ مِنْ نَفْسِهِ

بزرگ می کند ، ورشد می دهد اگر یک
 انسانی یک قدم ، یک عمل خوب انجام بدهد
 این رارشدش می دهد . خیلی کارخوبی کرد
 خیلی قدم مثبتی برداشت ، کوچک است ، مال
 دیگران رارشدمی دهد . اما نسبت به خودش
 يَسْتَقِلُّ كَثِيْرَ الْمَعْرُوْفِ مِنْ نَفْسِهِ

اگر همه کارهای خوب را بکند ، مال خودش
 را کوچک می کند . کاری نکرده ام ، من که
 کاری نکرده ام .

هر چه می گویند آقا تو تربیت کردی تو
 ساختی ، تو ، می گوید من کاری را انجام
 نداده ام . شک دارم که وظیفه و رسالت خودم
 را انجام داده باشم .

حالا برمی گردیم به اصل بحث ، یک انسان
 تحصیل کرده با یک موجود ، انسان ساده
 برخورد می کند .

وَيُرِي النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْرًا " مِنْهُ وَانَّهُ شَرَّهُمْ فِي نَفْسِهِ
 وَهُوَ تَمَامُ الْأَشْرِ .

این چیست که این تکه آخری را وقتی بیان می کند
 می گوید : این دیگر پایان کار است . پایان کار
 این است که وقتی من با انسانهایی برخورد
 می کنم آن انسان ها را بهتر از خودم ببینم .
 ویر الناس تمام انسانها ، تمام موجودات
 انسانی را از خودش بهتر می بیند .

وانه یعنی خودش شرمم فی نفسه وقتی در
 بررسی نفسانی خودش را مقایسه می کند ، از همه
 انسانها خودش را شرورتر می داند . بنابراین
 این انسان وقتی با یک عمله ، بایک بیسواد
 بایک مادر ، بایک پدر کارگر برخورد می کند
 چه کار می کند؟ خودش را ذلیل تر از آن طرف
 می داند . از پشت میز و از این همه مدارک و
 درجات و رتبه ها خود را تنزل می دهد . او را
 بهتر از خودش می داند .

نکته دیگری که در ارتباط با انسانها باید
 حتما " ملحوظ بشود این است که هر چه آن طرف
 کوچکتر ، ظریفتر ، لطیف تر ، یعنی یک وقت
 انسان بایک انسان بزرگسال ارتباط پیدامی -
 کند یک وقت بایچه ، بچه یک وقت نوجوان
 است ، یک وقت ، نوجوان نیست ، خردسال
 است . این جاها رعایت شخصیت و تکریم
 باید بیشتر بشود .



بزرگوار بود ، با اینکه فهمید ، درک کرد ، من چه می خواهم ، احترام به من گذاشت حرفهای مرا خوب گوش کرد . و بعد جوابهای صحیح و پخته ای بمن داد ، این بالاترین نگریمی است که به این انسان کوچک داده می - شود .

یکی از آنها که حتما " باید ما جزو شعار اسلام بیاوریم مسئله سلام کردن به بچه هاست . نوعا " پدر و مادرها وقتی وارد خانواده می شوند این جور به ذهنشان می رسد که خوب من پدر این خانواده هستم ، دیگران باید به من سلام بدهند ، بچه هایم باید به من سلام بدهند .

وَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ

وقتی وارد خانه می شوید ، می خواهید آن خانه برکت پیدا کند؟ می خواهید فرشته ها قدم بگذارند در آن خانه؟ آن خانه خانه ای است که مردخانه وقتی وارد می شود سلام می کند .

چرا آن احترامی که ما به کودک خردسال می خواهیم بگذاریم ، چرا آن احترام را به نوجوان نمی گذاریم ؟ و به بزرگسال آن احترام را نمی گذاریم ؟ علتش این است : اینها در حال شدن هستند . در حال شدن می باشند یعنی تثبیت نیافته . در عالم خیال و تخیل است ، نمی داند کارش به کجا می کشد و چه می شود . اما بزرگسال بالاخره وضعش تثبیت شده ، مشخص شده ، یک راهی را انتخاب کرده اما خردسال هیچ ، ابهام محض است . نمی - داند اصلا " چه خواهد شد .

حالا معلوم می شود آن کلام معجزه آسایی که پیامبر بزرگوار فرمودند

الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَمِعَ سِنِينَ.

کلمه " سیادت را آورده ، آنجا کلمه غلام را می آورد ، آنجا وزیر را می آورد اما اینجا می - گوید این سید است ، آقا است .

بنابراین مطلق العنان ، مختار ، هر برنامه ، دیگر داستانهایش را خود شما دارید که پیغمبر نمار می خواند و حسنین آمدند و چه جور سوار شدند ، هیچ ، این نشانه سیادت و نحوه ارتباط پیامبر بزرگوار با این کودکان است . او مثل نهال می ماند دیگر ، نهال را اول که می کارند خیلی باید مراقبتش کرد و یکی از مصادیق تکریم در ارتباط با کودک مخصوصا " در محیط خانوادگی و در کلاس پاسخ به سئوالات کودکان است . اگر بدانید چقدر شخصیت پیدا می کند؟ کودک وقتی می بیند بابا با همه وجود دارد گوش می دهد ، همه چیزها را ، کارها را ، کرده ایستاده خوب گوش می دهد . بابا آنقدر

بعد شما می گویند که ممکن است در خانه کسی نباشد ، نباشد ، شما سلام به خودتان بدهید . به خودتان سلام بدهید . خیر و برکت خواهد بود .

این جمله را نباید فراموش کرد

فَإِنَّ أَخْلَ النَّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلَامِ .

بخیل ترین مردم ، خسیس ترین مردم کسی است که به یک سلام کردن بخل بورزد .

فراموش نباید کرد که سلام ، فرمولی نباشد . گاهی سلام می خواهیم بدهیم که من آدم خوبی هستم . این کلک شیطانی است . می خواهد ربا کاری کند . رباکاری چیست ؟

طَلَبَ الْمَنْزِلَةَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ بِإِزَاتِهِمْ خِطَالَ الْخَيْرِ .

حالا یک وقت یکی با نماز می خواهد ربا کاری کند ، یکی با مسجد ساختن می خواهد ربا کاری کند ، یکی هم می خواهد بگوید ببینید چه آدم نازنینی هستم . بکوچک و بزرگ که می رسم می گویم سلام علیکم ، سلام علیکم . کلک است حقه است . صادقانه ، واقع بینانه اورا از خودم برتر و بهتر بدانم و مقابلش سلام بدهم . با همه وجود .

اسلام دستور می دهد ، که پدر به بچه کوچکش سلام بدهد چون تزلزل دارد ، سواره به

پیاده سلام دهد ، سواره نه اینست که فقط اسب سوار است ، به آن که پیاده ایستاده به او سلام بدهد ، همه سواره ها ، باید به پیاده ها در سلام کردن سبقت بگیرند . اینجا باید القای خصوصیت کرد ، سلام اسلامی آن است که دستش به دهن می رسد و امکانات دارد به آنکس که نمی رسد سبقت بگیرد در سلام کردن . مرحوم آقا شیخ عباس در کتاب سفینه البحار می فرماید :

وَإِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ فَإِنْ كَانَ فِيهِ أَحَدٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ

وارد خانه شدی سلام بکن . و آلا ، یعنی اگر کسی درش نبود ،

وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ فَقُلْ السَّلَامَ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا .

از پیامبر بزرگوار در همان کتاب سفینه البحار نقل شده :

رُؤْيَى عَنِ النَّبِيِّ ، قَالَ مَنْ بَدَأَ بِالسَّلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ

اگر یک کسی آمد خدمت شماکاری داشتت سئوالی داشت ، قبل از آنکه سلام کند شروع کرد سئوالش را طرح

با کوچک و بزرگ ، آنچنان ارتباطی برقرار سازیم که آنها را جذب کنیم . همان گونه که پیامبر بزرگوار همه انسانها را جذب کرد .

رفتیم تا دیگر چشمانم وجود نازنین امام موسی کاظم را تبیین دوباره برگزیدم که سلام بدهم و دوباره سؤال بکنم . گفت آنجایی که دیگر چشم ایشان را نمی دید و قایم شده بودم . دوباره آمدم سلام عرض کردم : و بعد پرسیدم . آنحضرت فرمود آنجاها تکیه مجرای آب است وزیر درخت و آنجاها تکیه نهر و انهار است ، آنجاها حق ندارد جاهای دیگر برایش اشکالی ندارد . در کتاب اصول کافی جلد چهارم صفحه ۴۷۹ قال ابو عبدالله (ع) :

مَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِنًا " وَبِكْرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ

اگر یک کسی مومنی را احترام و تکریم بکند خدا را بزرگداشته است . نه خیال کنید این انسان را ، نه ، خدا را بزرگ کرده است . باز در کتاب اصول کافی :

دَخَلَ رَجُلَانِ عَلَيَّ أَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ

دو نفر آمدند پهلوی علی (ع) ،

فَالْفَيُّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَ سَادَةٌ فَقَعَدَ عَلَيْهِمَا أَحَدٌ هُمَا

دو نفر آمدند پهلوی علی (ع) و سادۀ را نازبالش می گویند ، بعد که من تحقیق کردم چیزی را می گویند که پهن می کنند ، نمی گفت اعقد علیها ، تا رویش بنشینند بعد اشاره کرد که بفرمایید بنشینید ، یکی نشست یکی از نشستن ابا کرد ، حضرت یک نگاهی به او کرده گفت اعقد علیها ، بنشین بعد فرمود انسان عاقل وقتی هدیه و چیزی به او تعارف می شود آن را پذیرا می شود . آن که نمی پذیرد عاقل نیست .

کردن و مشکلش را باز گو کردن شما جواب ندهید .

یک داستان خوبی در همان کتاب سفینه البحار ، مرحوم آقا شیخ عباس می گوید که ابوحنیفه آمده بود منزل امام جعفر صادق (ع) از اتاقی که حضرت آنجا نشسته بود باشد آمد برود بیرون ، دهلیز ، کلمه دهلیز را می آورد ، تو دهلیز که داشت حرکت می کرد برخورد کرد به یک کودک ، این کودک امام موسی کاظم (ع) بود .

ابوحنیفه خودش با خودش حرف زده می گفت اینها می گویند که خدا علم به بچه هایشان هم می دهد ، و من این را قبول ندارم ، حالا من این کودک را امتحان می کنم . بگذار ببینم این معلومات دارد یا نه . می گفت آمدم مقابل این کودک رسیدم شروع کردم به سؤال کردن

فَقَالَ يَا غُلَامُ إِذَا دَخَلَ الْغُرْبُ بَلَدَهُ أَتَيْنَ يُحَدِّثُ

آدم غریبه ای قدم گذاشت بیک شهری ، برای رفتن توالت کجا باید برود ؟

فَنظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا مُغْضِبًا "

یک نگاه غضب آلود باو کرد امام موسی کاظم فرمود : یا شیخ

أَتَيْنَ الْأَدَبَ قَائِلِينَ السَّلَامَ

سلامت کو؟ تو آمدی از من سؤال بکنی ادب ایجاب می کند که به من سلام بدهی . سلام ندادی . می گوید من برگزیدم ، خجالت کشیدم خیس عرق شدم همینجوری پس پس رفتیم بیرون

لَأُفْسَقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ

رهاش کنید . هرکار راهرامی کنید کردید . اینجا تا ماره شما حمله نکند کارش نداشته باشید . مورچه ها را که رویتان راه می روند در امان اند کاریشان نداشته باشید . آن وقت ببینید چه جور به خدا جسارت شده است . خوب خدا گفته است به حج بیایید و اینها آمدند . بعد هم گفته در حج مهمان من هستید . بعد هم گفته این خانه ، خانه من است ، حرم امن است . در آنجا هم خودش گفته رمی جمره بکن برائت از مشرکین را دستور داده . اینها همه حرفها را اطاعت کرده اند . بعد جلوییست خدا ، زائر خدا امام می گوید من از این قسمت نگرانم که حرمت حرم شکسته شده . حسین بن علی (ع) از شهادت و ا همه ندارد . وقتی آمده می خواهد حج انجام بدهد چهل نفر آمدند می خواهند در حرم او را شهید کنند . روزی که حاجیها دارند می روند برای عرفات حضرت عمره اش را کرد ، عمره مفرده و دیگر تمتع نکرد حرکت کرد رفت بیرون . سؤال کردند برای چه؟ گفت می خواهم خونم در حرم نریزد . می خواهم به حرم جسارت نشود . حرم بالاتراز این است که من بخوام در حرم به شهادت برسم تا بخوام مظلوم بشوم . نه این نیست . در روز فتح مکه رسول خدا (ص) فرمود مسلح آمدن به آنجا برای هیچکس جایز نبوده برای من فقط نصف روز اجازه داده شد نصف روز . که اگر می شود در این نصف روز کار مکه را یک سره کنم وارد بشوم اگر نه ، نه . حضرت از صبح که وارد شد قبل از اینکه ظهر بشود امان

داد قضیه تمام شد همه آنها که بودند در امان بودند شمیرها رفت در غلاف و هیچ چیز دیگر نبود . خود امام زمان (ع) وقتی که ظهور می کند بصورت چوپان در مکه وارد می شود که مکه را به قهر و غلبه نگیرد و بدون کشتن مکه را می گیرد . صبح یک عده گوسفند همراهش هستند می گویند این چوپان صبحی بود ۳۱۳۴ نفر همانجا با او بیعت می کنند و اولین سخنانی را ، پشتنرانی زند به کعبه و انجام می دهد . الان در روایات ما متن سخنانی حضرت هست . که اولین پیامی که حضرت می دهد این است که از بدو رحلت حضرت پیغمبر (ص) ما مظلوم بوده ایم و الان از همه نصرت می خواهیم و مردم می آیند دسته دسته با او بیعت می کنند و بر آنجا حاکم می شوند . شما به تاریخ نگاه بکنید یک چنین چیزی سابقه ندارد . مسئله مسئله جسارت به بیت است ، اهانت به بیت است . آن وقت اهانت به بیت می کنند بعد در نماز جمععه خطیب مکه سوره

لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ

رامی خواند . و بعد عنوان می کند اینها آمده بودند مکه را ، کعبه را آتش بزنند برای این خاطر ما مقاومت کرده و دفاع کردیم . این عین همان مطلبی است که در عاشورا اتفاق افتاد .

